

بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
info

<https://konkur.info>



فارسی ۱ (پایه دهم)

درس دوازدهم (رستم و اشکبوس)

konkur.info



ویژگی های حماسه:

هر حماسه دارای چهار زمینه‌ی داستانی، قهرمانی، ملی، شگفت آوری است.

زمینه روایی-داستانی حماسه: یکی از ویژگی های حماسه، داستانی-روایی بودن آن است؛ بنابراین حماسه را می توان مجموعه ای از حوادث دانست. با این که در حماسه- بی هیچ تردیدی- مجموعه ای از وصف ها، خطبه ها، تصویرها و... وجود دارد، اما همه ی این عناصر نسبت به داستانی بودن فرعی هستند.

زمینه قهرمانی حماسه: بیش ترین موضوع حماسه را اشخاص و حوادث تشکیل می دهند و وظیفه ی شاعر حماسی آن است که تصویرساز انسان هایی باشد که هم از نظر نیروی مادی ممتازند و هم از لحاظ نیروی معنوی، قهرمانان حماسه، با تمام رقتی که از نظر عاطفی و احساسی در آنها وجود دارد، قهرمانانی ملی هستند؛ مانند "رستم" در شاهنامه ی فردوسی. توصیف شجاعت، روح و روان برتر، درایت، زیبایی و تنومندی و... پهلوان.

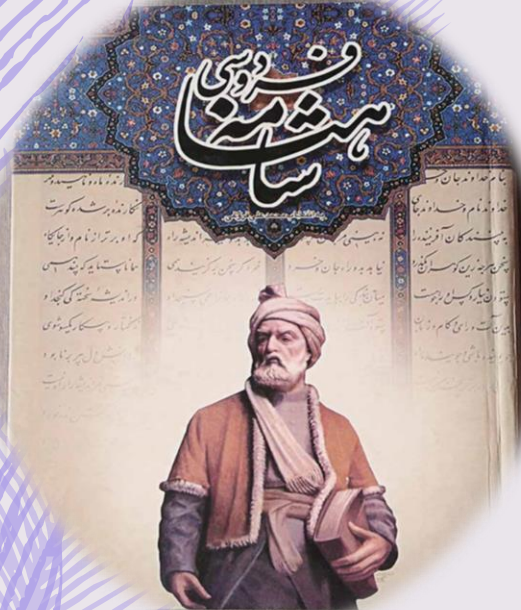
زمینه ملی حماسه: حوادث قهرمانی که به منزله تاریخ خیالی یک ملت است، در بستری از واقعیات جریان دارند. واقعیاتی که ویژگی های اخلاقی نظام اجتماعی، زندگی سیاسی و عقاید آن جامعه را در مسائل فکری و مذهبی در برمی گیرد. شاهنامه نیز تصویری است از جامعه ی ایرانی در جزئی ترین و بیش گی های حیاتی مردم آن. در همان حال که با خواندن شاهنامه از نبردهای ایرانیان برای کسب استقلال در برابر ملل مهاجم، آگاهی می یابیم، مراسم اجتماعی، تمدن و مظاهر مدنیت، آداب و رسوم و اخلاق ایرانیان و مذهب ایشان و حتی خوشی ها و آرمانهای پهلوانان و بحث های فلسفی و دینی آنان آگاه می شویم. نوروز، جشن سده، گذشتن از آتش، مراسم خاکسپاری پادشاه، سوگند خوردن و...

زمینه خرق عادت و شگفت آوری: از دیگر شرایط حماسه، جریان یافتن حوادثی است خارج از عرف و عادت که با منطق و تجربه ی علمی سازگاری ندارد. در حماسه رویدادهای غیرطبیعی و بیرون از نظام عادت دیده می شود که تنها از رهگذر عقاید دینی عصر خود توجیه پذیر هستند؛ بدین گونه است که ملتی، عقاید ماورای طبیعی خود را به عنوان عاملی شگفت آور در حماسه ی خویش به کار می گیرد. در حماسه ها، موجودات و آفریده های غیر طبیعی در ضمن حوادثی که شاعر تصویر می کند، ظهور می یابد. وجود سیمرغ، اژدها، دیو سپید، روئین تن بودن اسفندیار و عمر هزار ساله ی زال و ... عناصر و پدیده هایی هستند که همچون رشته هایی استوار زمینه تخیلی حماسه را تقویت می کنند.

آرایه اغراق ذات حماسه است و برخی همچون <https://konkur.info> از حماسی، آرایه نمی دانند.



رستم و اشکبوس



- قالب: مثنوی
- برگرفته از کتاب شاهنامه
- نوع ادبی: حماسی
- وزن و آهنگ آن
- غلبه لحن حماسی

(در کنار آن لحن های دیگر هم در هنگام خواندن باید رعایت شود.)

-شخصیت ها: کیخسرو: پادشاه ایران / افراسیاب: پادشاه توران / توس: سپهبد، فرمانده سپاه ایران / کاموس: از جنگجویان توران / خاقان چین: فرمانده لشکر توران / رستم: جهان پهلوان ایران / رهام: پسر گودرز، پهلوانی ایرانی / اشکبوس کشانی: پهلوان تورانی

سخن بر سر پیکار میان ایرانیان و تورانیان است. هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست، افراسیاب در سرزمین توران بر تخت پادشاهی نشسته بود. سپاه توران به یاری سردارانی از سرزمین های دیگر به ایران می تازد. کیخسرو، رستم را به یاری می خواند. اشکبوس، پهلوان سپاه توران به میدان می آید و مبارز می جوید. یکی دو تن از سپاه ایران پای به میدان می نهند؛ اما سرانجام، رستم، پیاده به میدان می رود. نبرد رستم با اشکبوس از عالی ترین صحنه های نبرد تن به تن است که در آن طنزگویی و چالاکی و دلاوری و زبان آوری با هم آمیخته است.

- قلمرو زبانی :

بر سر: به خاطر، درباره / توران: منطقه ای در آسیای میانه که از آن سوی آمودریا (جیحون) یعنی ماوراءالنهر، به خوارزم متصل بوده و از مشرق تا دریاچه آرال امتداد دارد. شامل چین و ماچین و تبت و شرق خراسان قدیم / تورانیان: فرزندان تور، نوادگان فریدون، چادر نشینان و بیابان نوردان شرق خراسان قدیم / کیخسرو: شاه نیکنام، پادشاه ایرانی، فرزند سیاوش و فرنگیس (نواده کیکاووس و افراسیاب) / افراسیاب: پادشاه توران، پسر پشنگ / چالاک: چابک / دلاور: دلیر / زبان آوری: خوش سخنی

- قلمرو ادبی :

بر تخت نشستن: پادشاه و فرمانروا شدن / پای به ... نهادن: کنایه از وارد شدن

رستم و اشکبوس

ز بهرام و کیوان همی برگذشت

۱- خروش سواران و اسپان ز دشت



- **قلمرو زبانی:** خروش: فریاد / بهرام: سیارهٔ مریخ / کیوان: سیارهٔ زحل / همی برگذشت: عبور می کرد.
- **قلمرو ادبی:** سواران، اسپان: تناسب / بهرام، کیوان: تناسب / واج آرایبی «ا» و «ش» / بهرام و کیوان: مجاز از آسمان / اغراق ذات حماسه است. / کنایه از فریاد بلند / واج آرایبی: تکرار «ا»، «ش» / مراعات نظیر: بهرام و کیوان؛ سواران، اسپان، دشت.
- **قلمرو فکری:** صدای اسپان و سواران از دشت (رزمگاه) بلند شد و از بهرام و کیوان (اوج آسمان) نیز گذر کرد.
- **مفهوم کلی:** غوغای حاصل از شدت درگیری



۲- همه تیغ و ساعد ز خون بود، لعل

خروشان، دل خاک در زیر نعل

- قلمرو زبانی:

تیغ: شمشیر / ساعد: میان مچ و آرنج / لعل: سنگ سرخ و بارزش (نقش مسندی دارد) در اینجا: سرخ و سرخگون / خروشان: فریاد زنان و ناله کنان (نقش مسندی دارد در مصرع دوم: حذف فعل اسنادی (بود) / نعل: فلز منحنی محافظ سُم.

- قلمرو ادبی:

تیغ و ساعد [مانند] لعل بود: تشبیه / ساعد: مجاز از دست / خاک: مجاز از زمین / دل خاک: اضافه استعاری و تشخیص / نعل، لعل: جناس ناهمسان (ناقص) / مصرع اول: کنایه از خونریزی و کشت و کشتار بسیار / مصرع دوم: کنایه شدت تاخت و تاز و اغراق که ذات حماسه است. بش

- قلمرو فکری:

شمشیر و دستان سواران از خون مانند سنگ لعل، سرخ شده بود و دل زمین از کوبیدن نعل و تاخت و تاز، داد و فریاد می کرد. (همه جا خونین بود و زمین ناله می کرد.)

به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ

۳- نماند ایچ با روی خورشید، رنگ

– قلمرو زبانی: ایچ: هیچ (قید) / با: به، در مصراع نخست ویژگی سبکی (در گذشته زبان فارسی کاربرد داشته) / نهادها: رنگ و خاک / شیوه بلاغی: تقدم فعل

– قلمرو ادبی: بر روی خورشید رنگ نماند: رنگش پرید، کنایه از ترسید، جان بخشی، اغراق / به جوش آمده خاک: استعاره مکنیه و کنایه از به حرکت و جنبش در آمدن / سنگ، رنگ: جناس ناهمسان (ناقص) / مصراع دوم کنایه از گرد و غبار فراوان / اغراق ذات حماسه است.

– قلمرو فکری: خورشید هم با دیدن صحنه‌های نبرد از ترس رنگش پریده بود (می ترسید) و خاک و صخره‌های کوه از وحشت و گرمای جنگ به جوش و جنبش آمده بود.

که گر آسمان را ببايد سپرد
به ايرانيان تنگ و بند آوريد

۴- به لشکر چنين گفت کاموس گرد
۵- همه تيغ و گرز و کمند آوريد



- **قلمرو زبانی:** کاموس: از فرماندهان تورانی / گرد: پهلوان (صفت) / سپردن: درنوردیدن، طی کردن / گرز: از ابزارهای نبرد، کوپال، چماق / کمند: ريسمان و طناب.
- همه: ضمير مبهم (نهاد) / تيغ: شمشير / گرز: چماق / کمند: طناب / بند: ريسمان / بند آوردن: کنایه از اسير کردن. / علاوه بر مفعولهای موجود در دو بیت، کل گفتاور (نقل قول) کاموس، مفعول است. (چه چیز را گفت؟ مصراع دوم بیت اول و کل بیت دوم مفعول است).
- **قلمرو ادبی:** که گر آسمان را ببايد سپرد: کنایه از کار دشوار کردن / تنگ آوردن: محاصره و محدود کردن، در تنگنا گذاشتن، به ستوه آوردن. / بند آوردن: کنایه از گرفتار و اسير کردن / مراعات نظير: تيغ، گرز، کمند / اغراق در مصراع دوم بیت ۵ /
- **قلمرو فکری:** کاموس پهلوان به لشکر چنين گفت: اگر مجبور باشيد آسمان را نيز طی کنيد و زير پا بگذاريد، همگان شمشير، گرز و طناب بياوريد. عرصه را بر ايرانيان تنگ کنيد و آنان را محاصره کنيد و به بند بکشيد.
- *این دو بیت پیوستگی معنایی دارند؛ یعنی «موقوف المعانی» اند.

- قلمرو زبانی: کجا: که (ویژگی سبکی) پیوند وابسته ساز / اشکبوس: پهلوان تورانی / حذف فعل بود (به قرینه معنوی) از مصراع نخست / همی: (پیشوند) بر سر فعل ماضی و مضارع می آید و دلالت بر استمرار می کند: همی رفت، همی گفت، همی رود. نیز بر سر فعل امر می آید و دلالت بر تأکید می کند: همی رو. / بر خروشید: فریاد کشید / بر سان: بسان، مانند (حرف اضافه) / کوس: طبل بزرگ، دهل (متمم)

- قلمرو ادبی: اشکبوس: مشبه / بر سان: (ادات تشبیه) / کوس: مشبه به / وجه شبه: بر خروشیدن.

- قلمرو فکری: پهلوانی که نامش اشکبوس بود به مانند طبل بزرگی بانگ و فریاد می کشید.



۷- پیامد که جوید ز ایران، نبرد

سر هم نبرد اندر آرد به گرد

– قلمرو زبانی:

هم نبرد: حریف، هم‌آورد / گرد: غبار، گرد و خاک / نبرد: جنگ / اندر: در

– قلمرو ادبی:

گرد: مجاز از زمین / ایران: مجاز از لشکر ایران / سر هم نبرد به گرد آوردن: کنایه از شکست دادن / واج آرایی «ر»، «ب»، «ن»

– قلمرو فکری: [اشکبوس] آمد که از سپاه ایران هم‌آوردی بیابد و او را شکست دهد.

۸- بشد تیز رُهَام با خود و گبر

همی گرد رزم اندر آمد به ابر

- قلمرو زبانی: بشد: رفت / تیز: تند و سریع (قید) / رُهَام: پسر گودرز، پهلوان ایرانی (نهاد) / خود: کلاهِخود / گبر: زره، گونه ای جامه رزم، جوشن / رزم: جنگ / اندر: در

- قلمرو ادبی: همی گرد رزم اندر آمد به ابر: کنایه از شدت رزم (اغراق) / ابر: مجاز از آسمان / ابر، گبر: جناس ناهمسان اختلافی / خود، گبر، رزم: تناسب / واج آرای: صامت «ر»

- قلمرو فکری: رُهَام آن چنان شتابان با کلاهِخود و زره روانه میدان جنگ شد که گرد و خاک جنبش او به آسمان رسید.

۹- برآویخت رُهّام با اشکبوس

برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس

- قلمرو زبانی: برآویخت: گلاویز شد / رهام: پهلوان ایرانی / برآمد: برخاست، بلند شد / بوق: شیپور / کوس: طبل بزرگ
- قلمرو ادبی: مجاز: بوق و کوس (صدای بوق و کوس) / سپه، بوق، کوس: تناسب.
- قلمرو فکری: رُهّام با اشکبوس گلاویز شد و بانگ شیپور و طبل از هر دو سپاه بلند شد.

زمین آهنین شد سپهر آبنوس

۱۰- به گرز گران دست برد اشکبوس

- قلمرو زبانی: گرز: چماق / گران: سنگین (صفت) / آبنوس: درختی است که چوب آن سخت، سیاه، سنگین و گرانبهاست. / حذف فعل اسنادی (شد) از انتهای مصراع دوم به قرینه لفظی.
- قلمرو ادبی: زمین آهنین شد: زمین سفت و محکم و سخت شد. / سپهر آبنوس شد: تشبیه (البته مراد از آبنوس فقط رنگ تیره و سیاه آن است.) / کنایه از این که گرد و خاک بلند شد و چشم چشم را نمی دید / مصراع دوم: اغراق
- قلمرو فکری: اشکبوس دست به گرز سنگین خود برد تا جنگ را آغاز کند. زمین برای تحمل ضربات آهنین و محکم و آسمان تیره و پر گرد و غبار شد. (زمین و آسمان / همه جا مانند گرز او شد؛ زمین هم جنس آهن و آسمان هم رنگ آن شد.)

۱۱- بر آهیخت رهّام گرز گران غمی شد ز پیکار دست سران



- قلمرو زبانی: بر آهیخت: بالا آورد، بیرون کشید / گران: سنگین (صفت) / غمی شد: خسته و ناتوان و فرسوده شد / پیکار: جنگ / سران: سرداران و فرماندهان / پیکار: جنگ
- قلمرو ادبی: سران، گران: جناس ناهمسان اختلافی
- قلمرو فکری: رهّام گرز سنگین خود را بر کشید. دست دو پهلوان از نبرد با گرز خسته و سست شد.

پیچید زو روی و شد سوی کوه

۱۲- چو رهّام گشت از کشانی ستوه

– قلمرو زبانی: چو: وقتی که / ستوه: درمانده و ملول، خسته و آزرده / ستوه گشت: به تنگ آمد / شد: رفت. (فعل غیر اسنادی) / زو: از او /

– قلمرو ادبی: پیچید زو روی: کنایه از فرار کردن، پشت کردن و رفتن. / روی، سوی: جناس ناهمسان (ناقص)

– قلمرو فکری: هنگامی که رهّام از دست اشکبوس به تنگ آمد و خسته شد، از او گریخت و به سوی کوه روانه شد.

۱۳- ز قلب سپه اندر آشفست توس

بزد اسب کاید بر اشکبوس

- قلمرو زبانی: قلب: مرکز و میانه، جایگاه فرمانده سپاه (آرایش نظامی قدیم شامل: یمین، یسار، ساقه، طلایه، قلب) / ز قلب سپه اندر: دو حرف اضافه برای یک متمم، ویژگی سبک خراسانی است. / اندر آشفست: خشمگین شد. / توس: فرمانده سپاه ایران، پسر گودرز (نهاد هر دو مصراع است) / کاید: که آید. / بر: نزد /
- قلمرو ادبی: بزد اسب: کنایه از به حرکت در آوردن اسب
- قلمرو فکری: توس، سردار و فرمانده لشکر ایران که در مرکز سپاه بود، [از فرار رهام] خشمگین شد و اسبش را به حرکت در آورد تا نزد اشکبوس برود.

۱۴- تهمت بر آشت و با توس گفت

که رهام را جام باده ست جفت

- قلمرو زبانی: تهمت: درشت پیکر، قوی اندام، پهلوان، لقب رستم / با: به (ویژگی سبکی) / توس: فرمانده لشکر ایران / جفت: زوج / رهام: پهلوان ایرانی / باده: می، شراب / رهام را... جفت: «را» نشانهٔ فکّ اضافه، «را» ی گسست اضافه (جفتِ رهام) / مصراع دوم و بیت بعد گفتاورد (نقل قول) رستم: مفعول (چه چیز را گفت؟).
- قلمرو ادبی: رهام را جام باده ست جفت: کنایه از اینکه اهل عیش و نوش است. ریشخند است به این معنا که مرد رزم نیست و اهل بزم است. / جفت بودن: کنایه از همنشین بودن / گفت، جفت: جناس ناهمسان (ناقص) / تشخیص: جام باده جفت رهام.
- قلمرو فکری: رستم خشمگین شد و به توس گفت: رهام اهل بزم است و مرد رزم نیست.

۱۵- تو قلب سپه را به آیین بدار

من اکنون پیاده کنم کارزار

- قلمرو زبانی: قلب: مرکز و میانه لشکر / به آیین: منظم، به سامان / بدار: نگه دار / پیاده: بدون اسب (قید) / کارزار: نبرد، جنگ.
- قلب سپه را داشتن: کنایه از فرماندهی
- قلمرو فکری: تو نظم و سامان مرکز سپاه را حفظ کن. من اکنون پیاده به جنگ اشکبوس می‌روم.

۱۶- کمان به زه را به بازو فکند

به بند کمر بر، بزد تیر چند

- قلمرو زبانی: زه: چله کمان، وتر // کمر: کمر بند / به بند کمر بر: دو حرف اضافه برای یک متمم (ویژگی سبک خراسانی). / تیر چند: چند تیر (ترکیب وصفی، چند: صفت مبهم)
- قلمرو ادبی: کمان به زه: کنایه از آماده / کمان، زه، تیر: تناسب / بازو، کمر: تناسب / بند، چند: جناس ناهمسان (ناقص) / واج آرای «ب».
- قلمرو فکری: رستم کمان آماده را به بازویش افکند و چند تیر بر کمر بند خود قرار داد.
- مفهوم کلی: آمادگی برای نبرد.

هماوردت آمد مشو باز جای

۱۷- خروشید کای مرد رزم آزمای

- قلمرو زبانی: خروشید: فریاد زد / کای: که ای / رزم آزما: جنگجو (صفت مرکب) / مرد رزم آزمای: ترکیب وصفی و منادا (منظور اشکبوس است.) / هماورد: هم نبرد، حریف (آورد: جنگ) / «ت» در کلمه هماوردت: مضاف^۲ الیه / مشو: مرو / باز: به طرف، به سوی / مرجع ضمیر «ت»: اشکبوس /
- قلمرو ادبی: مشو باز جای: کنایه ؛ بایست، فرار نکن، به جایگاهت برنگرد.
- قلمرو فکری: رستم فریاد زد که ای مرد جنگجو، هم رزم تو به میدان آمد؛ بایست و فرار مکن.
- *بیت های ۱۲ تا ۳۲ **رجز خوانی** است که با منظور تفاخر و یا خوارداشت و تحقیر و تضعیف روحیه حریف پهلوانان به هماوردان می گفتند. (از ویژگی های حماسه)

عنان را گران کرد و او را بخواند

۱۸- کشانی بخندید و خیره بماند

- قلمرو زبانی: کشانی: کوشانی / کوشان: سرزمینی در توران / خیره: متعجب، شگفت زده /
عنان: لگام، لجام، افسار، دهانه / گران: سنگین / بخواند: فراخواند، صدا زد
- قلمرو ادبی: عنان گران کردن: کنایه از ایستادن و نگه داشتن اسب
- قلمرو فکری: اشکبوس کشانی خندید (خنده تمسخر آمیز) و از کار رستم شگفت زده شد،
اسب را متوقف کرد و رستم را صدا زد.

۱۹- بدو گفت خندان که نام تو چیست تن بی سرت را که خواهد گریست؟

- قلمرو زبانی: مرجع ضمیر «او» و «تو»، رستم است. / اشکبوس رستم را خطاب قرار داده است. /
خندان: قید / را: برای (حرف اضافه) / تن بی سر: ترکیب وصفی / جناس همسان: که، که /

- قلمرو ادبی: مصراع دوم: طنز و ریشخند کنایه: به زودی تو را می کشم / تن، سر: تناسب.

- قلمرو فکری: اشکبوس با تمسخر به رستم گفت: نام تو چیست؟ برای تن بی سرت چه کسی
گریه و زاری خواهد کرد؟

۲۰- تهمت چنين داد پاسخ كه نام چه پرسى كزين پس نيينى تو كام



- قلمرو زبانی : تهمت: لقب رستم / پرسى، نيينى: فعل مضارع اخبارى / چه پرسى: پرسش انكارى / چه: ضمير پرسشى / كزين: كه از اين
- قلمرو ادبى: كام: سقف دهان، مجاز: مراد، آرزو، قصد و نيّت // نام، كام: جناس ناهمسان (ناقص) / كام نديدن: كنايه از بدبختى
- قلمرو فكري: رستم پاسخ داد، چرا نام مرا مى پرسى؟! (نپرس) زيرا تو ناكام خواهى مرد و به آرزويت نمى رسى. (آرزوى كشانى، كشتن رستم بود.)

زمانه مرا پتك ترگ تو کرد

۲۱-مرا مادرم نام مرگ تو کرد

- قلمرو زبانی: زمانه: روزگار / پتك: چکش بزرگ پولادین / ترگ: كلاهخود / «را» در مصراع نخست فكّ اضافه یا گسست اضافه است: مادرم نام مرا مرگ تو گذاشته است. / «را»: در مصراع دوم «را»ی مفعولی. / مادرم: نهاد
- قلمرو ادبی: مرگ، ترگ: جناس ناهمسان (ناقص) / واج آرایی: تکرار صامت «م»، «ر» و «گ» / زمانه مرا پتك ترگ تو کرد: تشبیه / طنز و ریشخند / مصراع دوم: تشخیص.
- قلمرو فکری: مادرم مرا مرگ تو نامید (اسم مرگ تو است!)، روزگار (سرنوشت) مرا مانند پتکی برای کشتن تو قرار داده است. (تقدیر تو این است که به دست من کشته شوی).

۲۲- کشانی بود گفت: بی بارگی

به کشتن دهی سر به یکبارگی

- قلمرو زبانی: بارگی: اسب / بی بارگی: پیاده و بی اسب / به یک بارگی: یکباره، یک دفعه
- قلمرو ادبی: سر: مجاز از وجود / لحن طنز آمیز در گفتار اشکبوس.
- قلمرو فکری: اشکبوس گفت: بدون اسب به یکباره خودت را به کشتن می دهی.

۲۳- تهمتن چنین داد پاسخ بدوی

که ای بی‌هده مرد پر خاشجوی

۲۴- پیاده ندیدی که جنگ آورد

سر سرکشان زیر سنگ آورد؟



- قلمرو زبانی: بدوی: به او (مرجع ضمیر او: اشکبوس) / بی‌هده: کوتاه شده بی‌هده، بی خاصیت، باطل / پر خاشجوی: جنگجو (صفت مرکب) / بی‌هده مرد پر خاشجوی: منادا / سرکش: نافرمان، زورگو، طغیانگر / بیت دوم استفهام تأکیدی است. /
- قلمرو ادبی: جنگ، سنگ: جناس ناهمسان (ناقص) / سر زیر سنگ آوردن: کنایه از کشتن و نابود کردن / واج آرایی: تکرار «س» در مصراع «سر سرکشان...» /
- قلمرو فکری: رستم این گونه به کشانی پاسخ داد که ای بی خاصیت جنگ جو، آیا تا کنون ندیده ای که کسی پیاده جنگ کند و پیروز گردد و افراد نافرمان و سرکش را نابود کند؟

دو بیت موقوف المعانی اند.

۲۵- هم اکنون تو را ای نبرده سوار

پیاده بیاموزمت کارزار

- قلمرو زبانی: نبرده: کار آزموده، جنگجو / کارزار: نبرد / نبرده سوار: ترکیب وصفی مقلوب و منادا، دارای طنز است = پهلوان پنبه / «ت» در بیاموزمت: متمم؛ به تو می آموزم.
- قلمرو ادبی: تضاد: پیاده، سوار /
- قلمرو فکری: ای سوار جنگجوی کار آزموده کنون پیاده جنگیدن را به تو یاد می دهم.
- لحن: طنز و ریشخند

که تا اسب بستانم از اشکبوس

۲۶- پیاده مرا زان فرستاده توس

– قلمرو زبانی: زان: کوتاه شده از آن، به آن دلیل / توس: فرمانده سپاه ایران / بستانم: بگیرم

– قلمرو ادبی: واج آرایه: «س» /

– قلمرو فکری: توس مرا به این دلیل پیاده فرستاده تا اسب اشکبوس را از او بگیرم.

– مفهوم کلی: طنز و تمسخر و تحقیر اشکبوس

۲۷- کشانی بدو گفت با تو سلیح

نبینم همی جز فسوس و مزیح

- قلمرو زبانی: سلیح: جنگ افزار، ممال (تغییر شکل یافته) سلاح / ممال تبدیل «ا» به «ی» در واژه های عربی / فسوس: در اینجا: مسخره کردن، ریشخند / مزیح: شوخی (ممال مزاح).

- قلمرو فکری: اشکبوس به رستم گفت: با تو سلاحی غیر از مسخرگی و شوخی نمی بینم.

۲۸- بدو گفت رستم که تیر و کمان

بین تا هم اکنون سر آری زمان

- قلمرو زبانی: سر آری: پایان آوری / زمان: عمر و زندگی / مفعول: تیر و کمان، زمان.
- قلمرو ادبی: تیر، کمان: مراعات نظیر / سر آری زمان: کنایه: عمرت به پایان رسد، بمیری / کمان، زمان: جناس ناهمسان (ناقص) / تیر و کمان: تناسب.
- قلمرو فکری: رستم به اشکبوس گفت: تیر و کمانم (مهارت تیراندازی مرا) را نگاه کن تا هم اکنون تو را با آن نابود کنم و عمرت به پایان برسد.

۲۹- چو نازش به اسبِ گران مایه دید

کمان را به زه کرد و اندر کشید

- قلمرو زبانی: چو: وقتی که / زه: چله کمان، وتر / نازش: نازیدن و افتخار کردن / گران مایه: ارزشمند (صفت مرکب) / به زه کرد: آماده کرد / اندر کشید: کشید.
- قلمرو ادبی: کمان به زه: کنایه از آماده برای تیراندازی / کمان، زه: تناسب / واج آرایی: «ک» «ر» / تکرار: به.
- قلمرو فکری: هنگامی که رستم ناز و افتخار اشکبوس به اسب گرانبهایش را دید، کمان را آماده کرد و زه را کشید.

۳۰- یکی تیر زد بر بر اسب اوی

که اسب اندر آمد ز بالا به روی

– قلمرو زبانی: بر اوّل: به (حرف اضافه)؛ بر دوم: سینه، پهلو / از بالا به روی اندر آمد: کله معلق شد؛
سکندری خورد / یکی تیر: تیری (ویژگی سبکی) / مرجع ضمیر او: اشکبوس /

– قلمرو ادبی: بر، بر: جناس همسان / اوی، روی: جناس ناهمسان (ناقص) / اسب: تکرار /
واج آرایی: «ب»، «ر» /

– قلمرو فکری: رستم تیری به پهلوی اسب اشکبوس زد؛ به گونه ای که اسب با صورت (سر) به
زمین خورد و سرنگون شد.

۳۱- بخندید رستم به آواز گفت

که بنشین به پیش گران مایه جفت

- قلمرو زبانی: به آواز: با صدای بلند / گران مایه: گران ارج، عزیز و با ارزش (صفت مرکب) / جفت: زوج، این قسمت طنز دارد، منظور اسب است. / جفت: یار و همدم.
- قلمرو ادبی: گفت، جفت: جناس ناهمسان (ناقص) / طنز و ریشخند در لحن گفتار رستم آشکار است.
- قلمرو فکری: رستم با ریشخند و با صدای بلند به اشکبوس گفت: اکنون پیش همدم گرانقدرت (اسبت) بنشین.



- قلمرو زبانی: سزد: سزاوار است / بداری: نگاه داری / کنار: آغوش / بر آسایی: استراحت کنی، آرام بگیری / کارزار: جنگ
- قلمرو ادبی: طنز و ریشخند / واج آرای «ر»، «ز»
- قلمرو فکری: سزاوار است که سر اسب را در آغوش بگیری و لحظاتی از نبرد آسوده شوی و استراحت کنی.

۳۳- کمان را به زه کرد زود اشکبوس

تنی لرز لرزان و رخ سندروس



- قلمرو زبانی: به زه کردن: زه کمان را انداختن / سندروس: صمغی زرد است که روغن کمان از آن گرفته می‌شود. (در اینجا زرد رنگ) / نهاد: اشکبوس /
- قلمرو ادبی: تشبیه رخ به سندروس / واج آرایشی: «ر»، «ز» / تن، رخ: تناسب / تنی لرز لرزان: کنایه از ترسان و وحشت زده / سندروس شدن رخ: کنایه از ترسیدن و به وحشت افتادن.
- قلمرو فکری: اشکبوس فوراً کمانش را آماده تیراندازی کرد؛ در حالی که تنش از شدت ترس می‌لرزید و رنگ چهره اش زرد شده بود.

۳۴- به رستم بر آنگه بارید تیر

تہمتن بدو گفت بر خیره خیر

۳۵- همی رنجه داری تن خویش را

دو بازوی و جان بد اندیش را

- قلمرو زبانی: به رستم بر: دو حرف اضافه برای یک متمم (ویژگی سبک خراسانی) / تہمتن: درشت
هیکل، لقب رستم / خیره خیر: بیهوده / رنجه داری: می آزاری و خسته می کنی / بداندیش: بدخواه،
دشمن، پلید.

- قلمرو ادبی: بارید تیر: استعاره مکنیه و اغراق / واج آرای: «ب»، «ر»

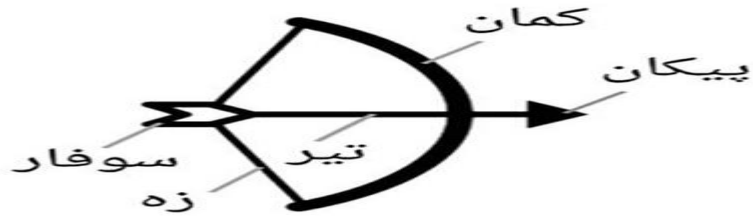
- قلمرو فکری: اشکبوس آن گاه رستم را تیرباران کرد. رستم به او گفت: بیهوده جسم و بازو و جان
پلیدت را خسته می کنی.

- *موقوف المعانی

۳۶- تهمت‌ن به بند کمر برد چنگ گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ

- قلمرو زبانی: گزین: انتخاب / چوبه: واحد شمارش تیر / خدنگ: چوبی محکم از درختی به همین نام که از آن تیر و نیزه سازند. / یک چوبه تیر خدنگ: مفعول (تیر هسته گروه اسمی)
- چنگ: مجاز از دست / مراعات نظیر: تیر، چوبه، خدنگ.
- قلمرو فکری: رستم دستش را به سوی کمر بندش برد و یک تیر که از جنس چوب خدنگ بود انتخاب کرد.

کمان



۳۷- یکی تیر الماس پیکان چو آب

نهاده بر او چار پر عقاب

- قلمرو زبانی: پیکان: فلزیکه بر نوک (سر) تیر و نیزه گذارند. / الماس پیکان: دارنده پیکان تیز و برنده مانند الماس / چار: چهار /
- قلمرو ادبی: مصراع اول: تشبیه؛ ... مانند آب درخشان بود. / تیر، پیکان، پر: تناسب / پر، بر: جناس ناهمسان (ناقص).
- قلمرو فکری: تیری برنده و مانند آب، درخشان، که چهار پر عقاب هم بر آن بسته شده بود.
- *پر عقاب را برای سرعت و مستقیم رفتن و منحرف نشدن بر انتهای تیر (سوفار تیر) می بستند.

۳۸- کمان را بمالید رستم به چنگ

به شست اندر آورده تیر خدنگ

- قلمرو زبانی: بمالید: لمس کرد و به دست گرفت. / شست: انگشترمانندی از استخوان که در انگشت می کردند تازه کمان را با آن بگیرند در وقت هدف گیری و تیر اندازی / خدنگ: چوبی سخت که از آن تیر و نیزه سازند.
- قلمرو ادبی: چنگ: مجازاً دست / کمان، شست، تیر: تناسب.
- قلمرو فکری: رستم کمان را در چنگ گرفت و با شست تیر خدنگ را آماده پرتاب کرد.



- قلمرو زبانی: سپهر: آسمان / بر نخست: به (حرف اضافه)، بر دوم: سینه، پهلو
- قلمرو ادبی: بر، بر: جناس همسان / واج آرایبی: «ب»، «س» / مصراع دوم: تشخیص / اغراق / دست کسی را بوسیدن: کنایه از سپاسگزاری و تحسین.
- قلمرو فکری: رستم به سینه اشکبوس، تیر زد. آن لحظه آسمان دست او را بوسید (از او قدردانی کرد)

- - کشانی هم اندر زمان جان بداد

چنان شد که گفتی ز مادر نژاد



- قلمرو زبانی: اندر زمان: در دم، بی درنگ، فوراً / گفتی: گویی، انگار که (قید)
- قلمرو ادبی: جان داد: کنایه از مردن / اغراق / واج آرایبی: «ن»، «د»
- قلمرو فکری: اشکبوس در دم (فوراً) جان داد؛ گویی که هرگز از مادر زاییده نشده است.

بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
.info

<https://konkur.info>